

چگونگی شخصیت و رابطه حسام الدین چلبی با سلطان ولد

پروانه سید الماسی*

رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اسکو
p.seyyedalmasi@yahoo.com

پرستو سید الماسی**

رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر قدس

چکیده

حسام الدین چلبی از مصاحبان مخلص و از خلفای مولانا و بسیار مورد توجه و علاقه وی بود که پس از مرگ مولانا نیز مورد احترام بیش از پیش سلطان ولد قرار گرفت؛ ولد او را جانشین پدر و پیر و مراد خود دانست و تا لحظه فوت حسام الدین و بعد از آن این حرمت و ارادت باقی بود. سلطان ولد هم متقابلاً مورد اعزاز و اکرام چلبی بود و چلبی او را در سایه حمایت خود داشت. این مقاله به چگونگی انعکاس شخصیت و روابط حسام الدین با ولد، از جمله: اوصاف حسام الدین، رابطه مرادی و مریدی، مسئله خلیفه گی، اتحاد روحی و تأثیر ولد از رحلت او، با گردآوری اطلاعات موجود، به خصوص با تکیه بر اشعار سلطان ولد پرداخته است.

کلید واژه: حسام الدین چلبی، سلطان ولد، خلیفه گی، مرید و مراد، حسادت.

Öz

Husameddin Çelebi'nin Kişiliği ve Sultan Veled ile İlişkisi

Husameddin Çelebi, Mevlana'nın muhlis hemdemi ve halifelerinden biriydi. Mevlana ona saygı ve sevgi duyardı. Mevlana'nın vefatından sonra Husameddin Çelebi, Sultan Veled'in daha fazla ilgi odağı oldu. Veled onu babasının halifesi, kendi piri ve müridi kabul etti; Husameddin'in ömrünün sonuna kadar ve hatta vefatından sonra da bu ilgi ve saygısını devam ettirdi. Bunun karşılığında Çelebi de Veled'e saygı ve sevgi duyup onu manevi himayesine aldı. Bu makalede Çelebi'nin kişiliği ve Veled ile olan ilişkisi irdelenmektedir. Bu çerçevede, Husameddin'in özellikleri, aralarındaki mürid-mürşid ilişkisi, halifelik meselesi, itihad-ı ruh, Veled'in Çelebi'nin ölümünden etkilenmesi gibi konular, mevcut bilgilerden yararlanılarak ve özellikle Veled'in şiirinden hareketle ele alınmaktadır.

Anahtar kelimeler: Husameddin Çelebi, Sultan Veled, Halifelik, Mürid-Mürşid ilişkisi

Abstract

The Personality of Husām al-Dīn Chalabī and His Relationship with Sulṭān Walad

Husām al-Dīn Chalabī was one of the devoted companions of Mawlānā Rumi and one of his vicegerents. Mawlānā paid great attention to him and after his death Chalabī was respected by Sulṭān Walad, Mawlānā's son, more than before. Sulṭān Walad considered Chalabī as his

* Parvane Seyed Almasi, Islamic Azad University, Osku Branch

** Parastoo Seyed Elmasi, Islamic Azad University, Shahre Ghods Branch

father's representative and also as a spiritual guide whom he respected until and even after his death. Chalabi respected Sultān Walad in return and also protected him all the time. This article discusses the reflection of Ḥusām al-Dīn's personality and his relationship with Walad. Discussed in this study are such topics as Ḥusām al-Dīn's personal qualities, relationship between the spiritual guide and his disciple, vicegerency, the union of spirits and Walad's feeling of sorrow upon Chalabi's passing away in his poetry.

Keywords: Ḥusām al-Dīn, Sultān Walad, Vicegerency, Spiritual Teacher-Disciple Relations.

مقدمه

مولانا جلال الدین بلخی با آراء و اندیشه های عرفانی خود در قونیه شوری به پا کرد که مردانی همچون صلاح الدین زرکوب و حسام الدین چلبی به مصاحبت وی روی آوردند و در سلک اصحاب او درآمدند و بعد از غیبت شمس تبریزی از جانب وی به ترتیب خلیفه شدند.

حسام الدین، فرزند حسن بن محمد بن حسن اخی ترک بود؛ اجداد او از اخیان و اهل فتوت بودند و گویا نسب حسام الدین به کردان ارومیه می رسید که به قونیه مهاجرت کرده بودند.¹ حسام الدین بنا به توصیه شمس، نقدینه و قسمتی از اموالش را در راه مولانا بخشید و همواره، حتی در یکی از سفرهای مولانا برای جستجوی شمس به شام، ملازم او بود. مولانا نیز نذورات و هدایایی را که به وی تقدیم می کردند نزد حسام الدین چلبی می فرستاد تا او تقسیم و هزینه کند.

مولانا، حسام الدین را که یار مخلص و طالب و جاذب معانی و عامل اصلی سروده شدن مثنوی بود با عناوینی مانند: بایزید زمان، شیخ اجل اکمل و فخرالمشایخ می خواند.² حسام الدین نقش بسیار مهمی در خلق مثنوی داشت؛ او علاوه بر اینکه مشوق پیرش در سرودن اشعار بود، با جذب معنویت موجب شکل گیری این اثر جاوید و سترگ می گشت؛ حسام الدین، مخاطب خاص خداوندگار در مثنوی بود و نقش مهمی نیز در جهت دهی و هدایت موضوعات مختلف مثنوی و مفصل و مجمل شدن مباحث آن داشت.³ وی ده سال با مولانا مصاحبت کرد و ده سال⁴ پس از فوت مولانا نیز دارفانی را وداع گفت.⁵

¹ مهران افشاری، «حسام الدین چلبی»، دایره المعارف اسلامی،

[http://www.encyclopaediaislamica.com/madkhal2.php?sid=6101\(12/27/1391\)](http://www.encyclopaediaislamica.com/madkhal2.php?sid=6101(12/27/1391))

² عبدالحسین زرین کوب، *پله پله تا ملاقات خدا* (تهران: انتشارات علمی، 1377)، ص. 226-230.

³ آزاد محمودی، «حسام الدین چلبی مرید پیر پرور»، *کتاب ماه ادبیات و فلسفه* 106، 107 و 108 (مرداد، شهریور و مهر 1385)، ص. 38-45.

⁴ در *مناقب العارفین* دوران خلافت حسام الدین یازده سال ذکر شده است. رک: احمد افلاکی، *مناقب العارفین*، به تصحیح تحسین یازجی، (تهران: نشر دنیای کتاب، 1362)، ج. 2، ص. 786.

⁵ محمد بن محمد سلطان ولد، *ولدنامه* (تهران: نشر اقبال، 1388)، ص. 158.

سلطان ولد، فرزند خلف مولانا، از گوهر خاتون، دختر شرف الدین سمرقندی زاده شد و مولانا نام پدرش را بر وی نهاد؛ او از لحاظ ظاهر بسیار شبیه مولانا بود و در هر خصوص پیرو وی بود؛ به طوریکه هرگز از امر پدر سرپیچی نکرد و همواره یاران وی را مورد تبجیل و حرمت قرار داد؛ او تابع شمس بود و به فرموده پدر مرید صلاح الدین شد و پس از او خلیفه گی حسام الدین را از طرف مولانا پذیرفت و بعد از فوت پدرش همچنان حسام الدین را امام و مرشد و مقتدای خود دانست. ولد بعد از کوچ ضیاء الحق از این عالم، به تخت خلافت نشست و طریقه مولویه را به نام مولانا تأسیس کرد. آثار زیر از وی به یادگار مانده است :

دیوان ، ولدنامه (ابتدا نامه)، ریاب نامه، انتها نامه و معارف.⁶

ارادت و احترام سلطان ولد به حسام الدین فقط به این دلیل نبود که وی، خلیفه پدر و شخص مورد علاقه خداوندگار بود، بلکه بیشتر به جهت آن بود که او را مقتدا و شیخ خود می دانست؛ در نتیجه، این حرمت و علاقه، وی را بر آن داشت تا در اشعار دیوان خود و گسترده تر از آن در ولدنامه از رهبر و مراد خود یاد کند.⁷

بنابراین ما در این مقاله بر آن شده ایم تا به جلوه و نمود شخصیت حسام الدین چلبی در شعر سلطان ولد، همچنین به چگونگی رابطه آن دو بپردازیم :

1- اوصاف و عناوین حسام الدین در شعر سلطان ولد

ولد، شیخ حسام الدین را سلطانی می داند که خود کمترین غلام وی است؛ همان گونه که در ابیات زیر که برای او سروده مشهود است:

تویی سلطان ومن کمتر غلامت دهم صد جان برای یک پیامت⁸

و:

بودی غلام رویش و اکنون ولد ز عشقش گشتی در این جهان تو بر جمله خلق سرور⁹

نیز در اشعارش وی را با القاب شهنشه، سلطان جانها، شه شاهان و خداوند خداوندان یاد می کند؛ چنان که در غزلی که برای او سروده می گوید:

مبارک باد عیدت ای شهنشه مبارک خود ز تست آن تا قیامت¹⁰

⁶ - عبدالباقی گولپینارلی، مولویه بعد از مولانا، ترجمه توفیق سبحانی (تهران: انتشارات علمی، 1382)، ص. 65-92.

⁷ - در ابیات ریاب نامه و انتها نامه، نامی از حسام الدین نیامده است. رک: گولپینارلی، مولویه بعد از مولانا، ص. 92.

⁸ - محمد بن محمد سلطان ولد، دیوان سلطان ولد (تهران: کتابفروشی رودکی، 1338)، ص. 78.

⁹ - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 170.

¹⁰ - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 79.

و:

ولد گوید تویی سلطان جانها که گردون هست در دوران به کامت¹¹

درقصیده ای که در وصف بهار و تخلص به مدح حسام الدین است نیز این بیت را سروده:

حسام الدین شه شاهان خداوند خداوندان کبیران را کبیر است او نگویم کز کبار آمد¹²

در پایان ترجیعی (ترکیب) هم که نام تعدادی از انبیا و خلفا و اولیا را آورده، حسام الدین را تاج همه اولیا نامیده است:

آخر حسام الدین ما آن تاج جمله اولیا آمد خفیر و رهنما ای عاشقان ای عاشقان¹³

علاوه بر اینها، سلطان ولد ضمن اشعاری که برای مراد خود ضیاءالحق سروده، او را مشرب عذب الهی، عیسی و بحر رحمت می خواند:

تویی آن مشرب عذب الهی از آن باشد کثیر از ما زحامت¹⁴

و:

تویی عیسی و ما رنجور هجران ز وصل خویش کن صحت کرامت¹⁵

نیز:

مرا نگذاشتی ای بحر رحمت که مانم همچو دوران در ندامت¹⁶

و:

بحق حسنت ای دریای رحمت بگير این دست من کز دست رفتم
مکان زندان و بند مومنان است در آن دریا چو خود کن بی نشانم¹⁷
بحق لطفت ای جان و جهانم ز پای افتاده ام خوش کن روانم ...
مکن چون کافران بند مکاتم

همچنین با الهام از نام حسام الدین که به معنی شمشیر برنده دین است، دو بیت زیر را سروده است:

¹¹ - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 80.

¹² - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 466.

¹³ - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 523.

¹⁴ - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 79.

¹⁵ - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 79.

¹⁶ - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 79.

¹⁷ - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 268.

حسام الحق چه تیغ آبداری
نیامت چون بود بُرآن جوشن

که صد جوشن همی بُرد نیامت
عجب من چون کنم شرح حسامت¹⁸

نیز یادآور می شود که القاب و نام حسام الدین، اوراد جان یاران است :
ضیاء الحق حسام الدین بدان این
که یاران بنده گشتندت تمامت
به هر شام و سحر از جان و از دل
شده اورادشان القاب و نامت¹⁹

و:
به هر شام و سحر در کنج سینه
شده اورادِ دل، ای شاه نامت²⁰

سرانجام بر این باور است که اوصاف خوب ضیاء الحق و الدین، حد و اندازه ای ندارد :
ندارد حد و عد اوصاف خوبت
کدامت را شمارم من کدامت²¹

2- حد ارادت سلطان ولد به حسام الدین

علاقه و احترام سلطان ولد به حسام الدین به زمانی مربوط می شد که حسام الدین مصاحب مولانا بود. پس از رحلت خداوندگار، ارادت ولد به چلبی بیشتر شد؛ زیرا او را در جایگاه پدر، شمس و صلاح الدین می دید که نور ولایت را در دل داشت؛ بنابراین بر خلاف اصرار عده ای که معتقد بودند باید او خلیفه مولانا باشد، خلافت حسام الدین را پذیرفت و خود را غلام و شاگرد وی خواند؛ او حتی دو غزل با مطلع زیر، در مدح حسام الدین سروده است:

تویی سلطان و من کمتر غلامت
دهم صد جان برای یک پیامت²²

سلطان ولد در این دو غزل، چلبی را رهننده خود از کفر و گمراهی و هموار کننده و استقامت بخش کارهای درهم و کژیهای خویش دانسته است:
مرا از کفر و گمراهی خریدی
نهادی داغ دین بر من علامت²³

و:
ولد گوید که کارم بود در هم
گرفت از تو کژی ام استقامت²⁴

¹⁸ - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 80.

¹⁹ - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 79.

²⁰ - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 80.

²¹ - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 80.

²² - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 78-79.

²³ - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 78.

²⁴ - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 79.

نیز معتقد است که از وجود اوست که عید و هر چیز نیکو و زلف و رو، همچنین منشور و طغرا و سلطان و علامت و ذات مبارک، خجسته و مبارک گشته است :

مبارک باد عیدت ای شهنشه	مبارک خود ز تست آن تا قیامت
مبارک از تو شد هر چیز و نیکو	اگر زهدست و صدق و استقامت
مبارک از تو شد هم زلف و هم رو	ز تو دارد طراوت خَدَّ و قامت
مبارک از تو هم منشور و طغرا	مبارک از تو سلطان و علامت
مبارک از تو شد ذات مبارک	مبارک از تو دارد صد کرامت ²⁵

همچنین از شیخ خود می‌خواهد که جان را از تلخی و ندامت برهاند :
 بِکَش ما را در این سلک ای خداوند رَهان جان را ز تلخی و ندامت²⁶

در شعری هم که در مرثیه وی سروده از او به عنوان جانبخش یاد می‌کند:
 ولد را نی تو بخشیدی هزاران جان و بُگزیدی بده میهای جاویدش چو مست جاودان رفتی²⁷

سلطان ولد حتی صبح و شام را زابیده سپیدی روی و سیاهی موی مقتدایش حسام الدین می‌داند و معتقد است که هر که او را بطلبد، قبله هر سو می‌گردد :
 ز روی و موی توست این صبح و این شام از آن جویم همیشه صبح و شامت²⁸
 و:

هر که او را طلبد، قبله هر سو گردد هر دمی خمر حلال از شه بی سو رسدش²⁹

در رباعی ای نیز گوید :
 در روی زمین بدان که مانند تو نیست کس نیست در این جهان که پابند تو نیست
 چون جان جهانی، تو فنادان او را ای شیخ حسام دین که پیوند تو نیست³⁰

سلطان ولد به عنوان مرید مخلص حسام الدین از وی روایتها می‌کرده و ترجمان و پیغام رسان او بوده است؛ همان گونه که در ولد نامه در اثنای بیان سرگشتگی خود پس از فوت حسام الدین و گفتگو با روح پاک او، اشاره می‌کند:

²⁵ - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 79.

²⁶ - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 79.

²⁷ - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 498.

²⁸ - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 80.

²⁹ - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 201.

³⁰ - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 571.

نی که بودت به من عنایت ها
نی که بودم چو ترجمان پیشت
می رسانیدم از تو، من پیغام
نی که کردم ز تو روایتها
روز و شب بهر رهروان پیشت
به خواص خواص و هم به عوام³¹

نیز مطابق اشاراتش در همان اثر، مرادش وعده داده بوده که جان او را از خودی و حبس جسم برهاند و به او ولایت ها ببخشد:

وعده های عظیم داده بودی
یوسف را ز حبس چاه کشم
زان که جان است یوسف و تن چاه
بخشمت عاقبت ولایتها
گفته بودی رهانمت ز خودی
گر اسیر است امیر و شاه کنم
اندر این چاه مانده از الله
نقد و در آخرت ولایتها³²

و:

نکردی عهدها یارا که باشی دایما با ما
چرا در بزم مولانا ز ما پنهان چو جان رفتی³³

درجه اعزاز و حرمت حسام الدین نزد ولد به حدی بود که سلطان ولد، تند خویی و خرده گیری و جور و ستم احتمالی او را در خور و سزاوار ناز معشوقی وی می دانست؛ در غزلی که در مقطع آن نام استادش حسام الدین را آورده، ابیات زیر به چشم می خورد:

با چنان روی که رشگ مه و خورشید سماست
چون به یک موی جمالش نرسد هیچ بُئی
گر کند روی که رشگ مه و خورشید سماست
چون به یک موی جمالش نرسد هیچ بُئی
گر کند جورو ستم با تو ز ناز آن دلبر
سر بنه ناله مکن هر چه کند او رسدش³⁴

از حکایت‌های افلاکی در مناقب العارفین نیز رابطه احترام آمیز آن دو آشکار است؛ به عنوان مثال: در ماجرای مهمان رفتن سلطان ولد به باغ چلبی با یاران:

روزی حضرت سلطان ولد به باغ چلبی تشریف داده بود و تلطیف عظیم می فرمود؛ مگر یاران کرام را اشتهای عسل شد؛ بی آنک اعلام کنند حضرت چلبی به باغبان خود اشارت کرد که از فلان کندو عسل نو بیرون کن و بیار؛ همانا که سرکنو را گشوده چند گوماج عسل سپید پیش آورد؛ فرمود که دیگر بیار از همان کندو؛ پنج ششی دیگر بیاورد؛ فرمود که دیگر بیار؛ باغبان گفت: حدست؛ چلبی فرمود: از دریای بی حد است، برای حضرت خداوندگار زاده ام چه اگر تا قیامت بیاوری که تمام نخواهد شدن؛ همچنان تا هفته گوماج عسل مصفی می آورد،

³¹ - سلطان ولد، ولدنامه، ص. 161-162.

³² - سلطان ولد، ولدنامه، ص. 162.

³³ - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 498.

³⁴ - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 201.

هنوز کندو مالامال بود؛ فرمود: این همه برکت درقدم حضرت مولانا بها الدین است.³⁵

همچنین اصرار حسام الدین برای به تخت خلافت نشستن ولد پس از فوت مولانا و نپذیرفتن سلطان ولد بیانگر روابط نیک بین این مرید و مراد است:

حضرت چلبی حسام الدین بعد از هفتم روز حضرت مولانا، برخاست و با جمیع اصحاب به حضرت سلطان ولد آمد و بسی دلداریاها کرده، سر نهاد و گفت: می خواهم که بعد الیوم بر جای پدر بنشینم و مریدان را ارشاد کنی و شیخ راستین ما باشی همانا که حضرت سلطان ولد سر نهاد و بسیار گریست و عظیم خوش دل گشته و فرمود.... چنانک در زمان پدرم خلیفه ما و بزرگوار اصحاب بودی، همچنان درین عصر، خلیفه و بزرگوار مائی و یادگار آنچنان خداوندگاری؛ خلافت و تخت از آن شماس، چنانک وصیت شاه ماست.³⁶

3- سلطان ولد و مسئله خلافت حسام الدین

افلاکی در مناقب العارفین اشاره ای دارد به وصیت قبل از رحلت مولانا در خصوص اینکه بعد از وی حسام الدین باید خلیفه و جانشین باشد:

از کرام اصحاب عظام منقولست که چون حضرت مولانا از جهان ممات به عالم حیات رحلت می فرمود ... اکابر زمان و شیوخ مکان به اتفاق از حضرت مولانا سوال کردند که بعد از شما به خلافت اصحاب که منسوب باشد فرمود که حضرت چلبی حسام الدین ما خلیفه باشد؛ تا حدی که سه بار مکرر پرسیدند، همان جواب داد.³⁷

با این همه، پس از فوت مولانا عده کثیری و گویا کراکا (فاطمه خاتون) همسر سلطان ولد و نیز خود حسام الدین از ولد خواستند تا به تخت خلافت بنشیند و جانشین پدر باشد؛³⁸ اما وی نپذیرفت و حتی آن گونه که در ولد نامه آورده است با التماس از حسام الدین چلبی خواست تا همچنان که در زمان مولانا خلیفه بود، پس از وی نیز در آن مقام باقی بماند:

گفت از آن پس حسام دین به ولد	بعد والد تویی امام و سند
جای او با تو می رسد بنشین	که چو تو نیست عارف و ره بین
گفت نی والد یقین زنده است	مرده جسمش بودکه چون ژنده است ...
در زمانش بُدی خلیفه ما	هیچ تغییر نیست بیش ورا ...

³⁵ - افلاکی، مناقب العارفین، ص. 748.

³⁶ - افلاکی، مناقب العارفین، ص. 785-786.

³⁷ - افلاکی، مناقب العارفین، ص. 746.

³⁸ - رک: افلاکی، مناقب العارفین، ص. 772 و 785.

کرد الحاح بی حد آن بینا
کردمش گونه گون ز جان لابه
که نشاید بجز تو را آنجا
بی ریا از دل و زبان لابه
شد میسر هر آنچه بُد مأمول³⁹

از کلام سلطان ولد در اشعارش چنین بر می آید که بر خلاف دو خلیفه قبل (شمس تبریزی و صلاح الدین)، یاران در کمال ادب و به دور از حسد، رام این مرد حق شده اند:

خورده بودند زخمها ز انکار
ز اولین، ضربت قوی خوردند
همه کردند زان خطر اقرار
در دوم، فتنه کمترک کردند
بی حسد، رام مرد رب گشتند⁴⁰

ولی گویا عده ای هنوز هم منکر بودند؛ زیرا در غزلی خطاب به حسام الدین گوید:
کنون مشتی گدای کور مسکین
کجا دانند جاهت یا مقامت⁴¹

سلطان ولد، علی رغم برخی از هواداران متعصبش که او را لایق جانشینی پدر می دانستند، از احترام و ارادت نسبت به چلبی دست نکشید و وصیت پدر را به جای آورد؛ وی برای اثبات هر چه بیشتر ارادت خود، فرزندش جلال الدین فریدون (عارف چلبی) را نیز مرید حسام الدین کرد.⁴²

4- وحدت و اتحاد روحی بین حسام الدین و سلطان ولد

سلطان ولد بارها در اشعار خود، خصوصاً در ولد نامه به طور مفصل، به مسئله وحدت اولیا اشاره کرده است؛ حتی از زبان مولانا در پاسخ به سائلی که از او پرسید کدام یک از سه نایب (شمس، صلاح الدین و حسام الدین) برتر بود، آورده است:

گفتش اندر جواب کای همراه
چون ستاره است شه حسام الحق
شمس چون مهر بُد، صلاح چو ماه
زانکه گشته است با ملک ملحق
می رسانند هر یکی به خدا⁴³

³⁹ - سلطان ولد، ولدنامه، ص. 161.

⁴⁰ - سلطان ولد، ولدنامه، ص. 152.

⁴¹ - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 79.

⁴² - مصطفی موسوی و ریحانه حجت الاسلامی، «سلطان ولد و خلافت او پس از مولانا»، مجله مطالعات عرفانی 11 (بهار و تابستان 1389)، ص. 209.

⁴³ - سلطان ولد، ولدنامه، ص. 148.

نیز می گوید :

پس یقین دان که در حسام الدین
نیستند اولیا از او بیرون
همه هستند همچو گنج دفین
پیش او ذکرشان بود ز جنون⁴⁴

در دیوان نیز وحدت خود با حسام الدین را در اشعاری چند بیان کرده است :
بنگر حسام حق و دین را نزد ولد تو مهمان
تا گرددت یقین این، کو بود و
هست از ما

ما را از او بجوید ما را از او ببوید
چون نیست هیچ فرقی اندر میان گله⁴⁵
و :

رندان عشق ماییم ، خوبیم و دلرباییم
آن تخت حسام دین را، شاهنشه گزین را
در من بجوی او را، آن سرو ماه رو را
چون آینه است عاشق، دایم به دست معشوق
ما نور یک خداییم، ز اعداد تن جداییم
با ما ترش چرایی؟ شیرین نشین چو شکر
در سینه بین نهاده ، هم او نشسته بر سر
گر تو خورای اویی، پیش آزو و بر بر
در آینه ورا بین، یک ماه را دو مشمر
آنجا رویم آخر، چون روشنی پی خور⁴⁶

5- تأثر سلطان ولد از فوت حسام الدین چلبی

حسام الدین ده سال پس از رحلت مولانا، در 18 شوال 683 هجری دار فانی را وداع گفت. افلاکی در ماجرای فوت او چنین می نویسد که: روزی با یاران به باغ همام رفته بود که ناگهان درویشی آمد و خبر ناخوش افتادن ماهچه قبه اخضر را داد؛ چلبی متأثر شد و گریست و یارانش نیز به پیروی از او پریشان خاطر گشتند و گریستند؛ چلبی از آنها خواست تا او را به خانه ببرند؛ چرا که زمان کوچ او فرا رسیده بود و چنان کردند و وی پس از چند روز رخت از جهان بست.⁴⁷

مرگ او شاگرد و مریدش سلطان ولد را بسیار غمگین و پریشان کرد؛ زیرا بسیار مضطرب و نگران شد که نتواند راهی را که در آن به کمک راهنما و استادش حرکت می کرد به پایان برساند؛ سلطان ولد با از دست دادن امام و پیشوای خود که نور ولایت داشت، مانند طفل یتیم تنها مانده بود:

بعد ده سال روز ناگاه او
ماند تنها ولد چو طفل یتیم
خیره، مانند طفل در صحرا
از خود امید را برید آن دم
گشت رنجور و شد به حضرت هو
زار گشت و نزار شد از بیم
بی پناهی و مشفقى عذرا
گفت ماندم به چاهِ ظلمت و غم

⁴⁴ - سلطان ولد، *ولنامه*، ص. 151.

⁴⁵ - سلطان ولد، *ولنامه*، ص. 162.

⁴⁶ - سلطان ولد، *دیوان سلطان ولد*، ص. 170.

⁴⁷ - افلاکی، *مناقب العارفین*، ص. 778-779.

سر همی زد ز غصه بر دیوار
نوحه می کرد بر خود او هر دم
از غم هجر آن چنان دلدار
که چه خواهم شدن از این ماتم
بی وی از دیو سر چگونه برم⁴⁸
ره هبم رفت، ره چگونه برم

سوز هجران حسام الدین تا به حدی بود که ولد در سوگ او مرثیه ای نیز سرود و پرواز این باز قدسی را به سوی مأوی اصلی و رها کردن ویرانه جهان را، به زبان شعر به قلم آورد؛ سه بیت آغازین آن چنین است:

حسام الدین عجب بازی که سوی شاه جان رفتی چو عیسی از زمین بالا روان بر آسمان رفتی
رها کردی تو جعدان را درین ویرانه غیرا به کوه قاف قرب حق چو عنقا پر زنان رفتی
جنان جان بدی در تن برون از فهم مرد و زن ز راه بی جهت ناگه چو حور اندر جنان رفتی⁴⁹

سرگشتگی و غم دوری مرادش، سلطان ولد را بر آن داشت تا از روح پاک حسام الدین بخواهد که به وعده خود عمل کند و او را هدایت نماید؛ افلاکی می نویسد که وی قبل از فوت شیخش به عیادت او رفته و هراس و عجز خود را از سرگشتگی پس از مرگ او مطرح کرده است و حسام الدین قول داده پس از رحلت به صورتی دیگر پیش او بیاید و خود را بر او عرضه کند تا مشکلاتش حل شود؛⁵⁰ اما این مسئله هدایت طلبی در ولدنامه مربوط به بعد از وفات چلبی است و استعانت ولد از روح پاک حسام الدین است.⁵¹

بدین سان، روح والای حسام الدین در واقعه ای، مریدش را هدایت می کند و شخصی را معرفی می نماید تا گمگشته خود را در او بیابد؛⁵² این فرد که سلطان ولد نام او را در ولدنامه ذکر کرده، کریم الدین پسر بکتمر است:

پسر بکتمر کریم الدین هست اندر زمان ولی گزین ...
یادگار حسام الدین ما را اوست امروز یارا⁵³

بنا به گفته ولد، این شخص مورد ستایش حسام الدین بوده است:

دائما شه حسام دین او را مدحگر بود در خلا و ملا
شرح احوال و رتبتش کردی نزد حق وصف قربتش کردی⁵⁴

⁴⁸ - سلطان ولد، ولدنامه، ص. 161.

⁴⁹ - سلطان ولد، دیوان سلطان ولد، ص. 498.

⁵⁰ - افلاکی، مناقب العارفین، ص. 806-807.

⁵¹ - سلطان ولد، ولدنامه، ص. 162.

⁵² - سلطان ولد، ولدنامه، ص. 166.

⁵³ - سلطان ولد، ولدنامه، ص. 419.

⁵⁴ - سلطان ولد، ولدنامه، ص. 421.

حمایت حسام الدین از شاگردش بعد از رحلت، به اینجا ختم نمی شود؛ بلکه این هواداری تا اندازه ای است که پس از فوت به خواب سراج الدین مثنوی خوان می آید و در حالی که بر سر تربت مولانا ایستاده و مثنوی ولدنامه را در دست گرفته است و با صدای بلند می خواند، رو به سراج الدین کرده، می فرماید: همچو من خوان تو بعد از این، این را بگشازین سخن ره دین را⁵⁵

وی حتی در وصف ولدنامه، ابیاتی نیز از خود قرائت می نماید و به این ترتیب مثنوی ولدنامه را مورد تایید و عنایت قرار می دهد.

6- آنچه در رابطه حسام الدین و سلطان ولد بعید می نماید

با نظر به مطالب گذشته، رابطه احترام آمیز و پر از مهر این دو مرد بزرگ نسبت به هم آشکار است؛ خصوصاً ارادت و تسلیم بی چون و چرای سلطان ولد به مقام شیخیت و قائم مقامی حسام الدین چلبی و برخورداریش از مواهب معنوی و راهگشاییها و هدایتهای پیر و مرادش پیش چشم است.

از آنچه گفته شد در می یابیم که حسام الدین نیز همواره هواخواه و حافظ منافع ولد بود و او را در کنف حمایت معنوی خود داشت، تا جایی که بر خلاف سابقه خلافت و وصیت مولانا، باز از ولد خواست تا جانشین پدرش باشد؛ بنابراین چلبی با توجه به احوال عرفانیش، در قید و بند اسم و رسم و مقامات دنیوی نبوده است؛ از سخنان ولد نیز چنین بر می آید که هنوز، خود را در مقام ولی بودن نمی دیده و نیازمند راهنماییها و ارشادهای پیرکاملی بوده است تا به مقام ولایت برسد؛ به این دلیل، دست در دامن حسام الدین که مرد خدا و تاج اولیا بود، می زند.

با این اوصاف، در دو حکایت که افلاکی آنها را در مناقب العارفین آورده و نشانگر حسادت و عدم اعتماد این دو به هم است، از لحاظ صحت، جای شک و تردید است و مانند برخی دیگر از روایتهای این کتاب قابل تأمل است.

مضمون یکی از این حکایتها، بیانگر تغیر و حسادت گونگی حسام الدین به سلطان ولد است؛ آنجا که کرا خاتون، همسر خداوندگار، خواب خود را در منزل چلبی و در حضور سلطان ولد نقل می کند:

حضرت کراخاتون فرمود که امشب در خواب دیدم که حضرت مولانا مانند عنقای مغرب بیرون از حیّز مشرق و مغرب، پرو بال خود را بر سر مولانا بها الدین باز کرده بود و او را در زیر جناح نجاج خود فراگرفته، هر کجا که بها الدین رفتی، حضرت مولانا با او رفتی؛ همانا که در ضمیر منیر چلبی گذشت که مرا چون ندید و از آن خطرات، اثر غبطه در سیمای مبارکش پیدا شد، چنانک رشک مردان غیور مشهور است....؛ فی الحال آن معنی، حضرت ولد را به فراست معلوم

⁵⁵ - سلطان ولد، ولدنامه، ص. 513.

شده، فرمود که تعبیر این خواب مبارک چنانست که.... حضرت چلبی ما بچه کامل آن شهبازست و پیوسته پر و بال برگشاده در پرواز است و ما آن بچگان ضعیفیم که در درون بیضه تن مانده ایم؛ لاجرم حضرت خداوندگار ما در تربیت جان ما مشغول است و گرد ما طواف می کند تا به کمالی و منزلی برساند؛ همانا که حضرت چلبی از برکت فیض نور آن معانی از آن قبض، منبسط گشته، برخاست و حضرت ولد را به کنار گرفته، بوسها افشان کرد و تحسینهاش داد.⁵⁶

حکایت دیگر مربوط به اعتراض سلطان ولد به والد خود به جهت فرستادن تمام فتوحات به حضور حسام الدین چلبی است که باز محلّ تحقیق است.⁵⁷

نتیجه

با نظر به آنچه ذکر شد، نتیجه می گیریم که حسام الدین که از یاران صادق و وفادار مولانا و بسیار طرف توجه وی بود و حتی همت او بود که بواعث شوق را برای سرودن مثنوی در خداوندگار ایجاد می کرد، پس از مولانا نیز جایگاه خلیفه گی خود را به الحاح ولد حفظ کرد و بیش از سالهایی که مولانا در قید حیات بود، مورد توجه و ارادت سلطان ولد قرار گرفت. ولد به او نه تنها به چشم جانشین پدر، بلکه به دید شیخ و مراد خود می نگریست و چلبی نیز به عنوان پیر و مقتدا، سلطان ولد را از هدایتها و حمایتهای معنوی خویش بهره مند می کرد تا جایی که وعده داده بود او را از قیودات جسمانیت برهاند و به کمال برساند. به این جهت مرگ چلبی، مریدش را بسیار اندوهگین و مضطرب ساخت؛ اما روح استادش پس از رحلت نیز هدایتگر او شد و در واقعه ای کریم الدین پسر بکترم را به عنوان ولی و مرد کامل به او معرفی کرد تا از سرگشتگی رهایی یابد و به سر منزل مقصود برسد. از این رو باید به برخی از حکایتهای افلاکی که نشان از حسادت پیر و مرید و یا اعتراض مرید به پیر دارد با احتیاط نگریست.

کتابنامه

افلاکی، احمد. مناقب العارفین. به تصحیح تحسین یازیجی. تهران: نشر دنیای کتاب، 1362.

زرین کوب، عبدالحسین. پله پله تا ملاقات خدا. تهران: انتشارات علمی، 1377.

سلطان ولد، محمد بن محمد. دیوان سلطان ولد. تهران: کتابفروشی رودکی، 1338.

----- ولدنامه. تهران: نشر اقبال، 1388.

⁵⁶ افلاکی، مناقب العارفین، ص. 787-789.

⁵⁷ افلاکی، مناقب العارفین، ص. 751.

گولپینارلی، عبدالباقی. *مولویه بعد از مولانا*. ترجمه توفیق سبحانی. تهران: انتشارات علمی، 1382.

محمودی، آزاد. «حسام الدین چلبی مرید پیر پرور»، *کتاب ماه ادبیات و فلسفه* 106، 107 و 108 (مرداد، شهریور و مهر 1385)، ص. 38-45.

موسوی، مصطفی و ریحانه حجت الاسلامی. «سلطان ولد و خلافت او پس از مولانا»، *مجله مطالعات عرفانی* 11 (بهار و تابستان 1389)، ص. 201-226.

افشاری، مهران. «حسام الدین چلبی»، *دایره المعارف اسلامی*،

[http://www.encyclopaediaislamica.com/madkhal2.php?sid=6101\(1391/12/27\)](http://www.encyclopaediaislamica.com/madkhal2.php?sid=6101(1391/12/27))